

WOMAN IN HEDAYAT'S "BOOF E KOOR" AND CHOObAK'S "SANG E SABOOR"

زن در بوف کور هدایت و سنگ صبور چوبک

چیدم چتاک اوغلی

Çiğdem ÇITAKOĞLU*

Abstract: Demonstrating the historical and social rise and fall in literature is an undeniable issue. It is clear that woman who is a member of the society has a significant role in completing human societies and there are different attitudes towards her. Scholars and intellectuals as sensitive people determine the weak and strength points of the society and express them in an artistic way. Choobak wrote his novel "Sang e Saboor" fifteen years after Hedayat's death. His work is completely similar to Hedayat's "Boof e koor" in terms of its theme. In other words, both of them show the character of the Iranian woman living in 1320's to 1340's. In this article, comparing Hedayat's "Boof e Koor" and Choobak's "Sang e Saboor", we come to the conclusion that reflecting the ugly and negative side of woman's character, these works intends to show that woman has not the desirable and expected place in the society.

Key words: Hedayat, Choobak, Woman, Literature

چکیده

انعکاس فراز و فرودهای تاریخی و اجتماعی بر آئینه ادبیات امری انکار ناشدنی است. بدیهی است که «زن» عضوی از پیکره اجتماع، نقشی تعیین کننده در سیر تکامل اجتماعات بشری داشته و همواره تلقی هایی مختلف از حضور و زیستن او در این پیکره عرضه شده است. ادیبان و روشنفکران به عنوان شاخک های حساس جامعه، نقاط ضعف و قوت اجتماع را تشخیص داده و با زبان هنر آن را نقش زده اند. چوبک با رمان سنگ صبور پس از پانزده سال از مرگ هدایت، توانست اثری به موازات بوف کور خلق کند که در عین وحدت مضمون، چهره ای شفاف از زن ایرانی زیسته در دهه های 20 تا 40 را به نمایش بگذارد. در این پژوهش با مقایسه تطبیقی دو اثر «بوف کور» صادق هدایت و «سنگ صبور» صادق چوبک، به این نتیجه می رسیم که این آثار با منعکس کردن جنبه های منفی و زشتی که جامعه به زن هدیه کرده است، قصد دارند نشان دهند که زن از جایگاه مطلوب و حقیقی خود در اجتماع برخوردار نیست.

واژگان کلیدی: هدایت، چوبک، زن، مرد سالار، ادبیات داستانی، اجتماع.

* Dr. Cigdem Citakoglu (Alizadeh Oghianous), Department of Accounting & Finance, Islamic Azad University, Khameneh Branch, Khameneh, Iran.
chitakoglu@yahoo.com : e-mail

مقدمه :

هدایت و چوبک از نویسندگان صاحب سبک و اثرگذار بر ادبیات داستانی معاصر ایران قلمداد می شوند. از آنجا که این دو، قرابت و دوستی صمیمانه ای با یکدیگر داشته اند، بالطبع از یکدیگر اثر پذیر بوده اند. «چوبک شاخص ترین ادامه دهنده مسیر قصه نویسی هدایت است، چوبک با مصادره دستاوردهای هدایت، قصه نویسی فارسی را دچار تحول می کند»¹. بی شک این اثر گذاری متقابل بوده است و چوبک در جایی برای «الهی» نقل می کند که: «هدایت در یک روز زمستانی 1324 در کافه فردوسی به من گفت: چوبک به جنگ رفته ام. نفهمیدم مقصودش چیست باز گفت: پیام نوین را بگیر، ببین چگونه به جنگ «بعد از ظهر آخر پاییز»ت رفته ام. مجله را گرفتم. دیدم هدایت داستان «فردا» را بر اساس گرده برداری تکنیکی «بعد از ظهر آخر پاییز» نوشته است»² (الهی، 1373: 257، 263). و می بینیم که هدایت تحت تاثیر چوبک، قصه اش را به شیوه تک گویی درونی مستقیم می نویسد.

شمه ای از بیوگرافی دو نویسنده**صادق هدایت:**

صادق هدایت در سه شنبه ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ برابر با ۱۷ فوریه ۱۹۰۳ در تهران متولد شد. پدرش هدایت قلی خان (اعتضاد الملک، فرزند نیرالملک وزیر علوم، در دوره ناصرالدین شاه) بود. صادق کوچکترین فرزند خانواده بود و سه برادر و سه خواهر بزرگتر از خود داشت. صادق هدایت در سال ۱۲۸۷ تحصیلات ابتدایی را در سن ۶ سالگی در مدرسه علمیه تهران آغاز نمود. در سال ۱۲۹۳ روزنامه دیواری ندای اموات را در مدرسه انتشار داد و دوره متوسطه را در دبیرستان دارالفنون آغاز نمود. ولی در سال ۱۲۹۵ به خاطر بیماری چشم در مدرسه را ترک کرد و در سال ۱۲۹۶ در مدرسه سنلویی که مدرسه فرانسوی ها بود، به تحصیل پرداخت. به گفته خود هدایت اولین آشنایی اش با ادبیات جهانی در این مدرسه بود و به کشیش آن مدرسه درس فارسی می داد و کشیش هم او را با ادبیات جهانی آشنا می کرد. در همین مدرسه صادق به علوم خفیه و متافیزیک علاقه پیدا کرد. این علاقه بعدها هم ادامه پیدا کرد و هدایت نوشتارهایی در این مورد انتشار داد. در همین سال صادق اولین مقاله خود را در روزنامه هفتگی (به مدیریت نصراله فلسفی) به چاپ رساند و بعنوان جایزه سه ماه اشتراک مجانی دریافت نمود. همچنین همکاری هایی با مجله ترقی داشت. صادق در همین دوران گیاهخوار شده بود و به اصرار و پند بستگانش مبنی بر ترک آن وقعی نمی نهاد. در سال ۱۳۰۳، در حالی که هنوز مشغول تحصیل در مقطع متوسطه بود دو کتاب کوچک انتشار داد: «انسان و حیوان» که راجع به مهربانی با حیوانات و فواید گیاهخواری است و در همین سال بود که صادق داستان «شرح حال یک الاغ هنگام مرگ» را در مجله وفا، سال دوم، شماره ۵-۶ منتشر کرد.

صادق هدایت در سال ۱۳۰۷ اقدام به خودکشی در رودخانه مارن فرانسه کرد، لیکن یک قایق ماهیگیری او را نجات داد.

هدایت در سال ۱۳۱۵ به همراه شین پرتو به هند رفت و در آپارتمان او اقامت کرد. در هند به فراگیری زبان پهلوی نزد دانشمند پارسی بهرام گور انکلساریا پرداخت و کارنامه اردشیر پاپکان را در هند از پهلوی به فارسی ترجمه کرد.

1 . محمودی، حسن: نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک ص 47.

2 . الهی، صدرالدین: با صادق چوبک در باغ بادها، ص 257-263.

در طی اقامت خود در بمبئی اثر معروف خود بوف کور را که در پاریس نوشته بود پس از اندکی تغییرات با دست بر روی کاغذ استنسیل نوشته، به صورت پلی‌کپی در پنجاه نسخه انتشار داد و برای دوستان خود فرستاد؛ از جمله نسخه‌ای برای مجتبی مینوی که در لندن اقامت داشت و نسخه‌ای برای جمالزاده که آن زمان در ژنو بود. عده‌ای داستان بوف کور را محصول حال و هوای هند می‌دانند، لیکن چنانکه از گفتگوهای هدایت و فرزانه بر می‌آید هدایت کار روی این اثر را از سالها پیش شروع کرده بود به قول هدایت در گلپوش گیر کرده بود. در نسخه پلی‌کپی‌ای که از بوف کور در هند انتشار داد نوشته بود که چاپ اثر در ایران ممنوع است. علاوه بر اینها هدایت دو داستان به زبان فرانسوی در هند به چاپ رساند. سرانجام در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ در آپارتمان اجاره‌اش در پاریس با گاز خودکشی کرد. او نخستین نویسنده و ادیب ایرانی محسوب می‌شود که خودکشی کرده‌است. وی چند روز قبل از انتحار بسیاری از داستان‌های چاپ‌نشده‌اش را نابود کرده بود. هدایت را در قبرستان پرلاشز به خاک سپردند. مراسم خاکسپاری‌اش با حضور عده‌ای قلیل از ایرانیان و فرانسویان صورت گرفت.

شرح حال هدایت از زبان خودش:

«من همان قدر از شرح حال خودم شرم می‌کنم که در مقابل تبلیغات امریکایی مآبانم. آیا دانستن تاریخ تولدم به درد چه کسی می‌خورد؟ اگر برای استخراج زایچه‌ام است، این مطلب فقط باید طرف توجه خودم باشد. گرچه از شما چه پنهان، بارها از منجمین مشورت کرده‌ام اما پیش بینی آن‌ها هیچ وقت حقیقت نداشته. اگر برای علاقه خوانندگانست؛ باید اول مراجعه به آراء عمومی آن‌ها کرد چون اگر خودم پیش‌دستی بکنم مثل این است که برای جزئیات احمقانه زندگی‌م قدر و قیمتی قائل شده باشم بعلاوه خیلی از جزئیات است که همیشه انسان سعی می‌کند از درجه چشم دیگران خودش را قضاوت بکند و از این جهت مراجعه به عقیده خود آن‌ها مناسب تر خواهد بود مثلاً اندازه اندامم را خیاطی که برایم لباس دوخته بهتر می‌داند و پینه‌دوز سر گذر هم بهتر می‌داند که کفش من از کدام طرف ساییده می‌شود. این توضیحات همیشه مرا به یاد بازار چارپایان می‌اندازد که یابوی پیری را در معرض فروش می‌گذارند و برای جلب مشتری به صدای بلند جزئیاتی از سن و خصایل و عیوبش نقل می‌کنند.

از این گذشته، شرح حال من هیچ نکته برجسته‌ای در بر ندارد نه پیش آمد قابل توجهی در آن رخ داده نه عنوانی داشته‌ام نه دیپلم مهمی در دست دارم و نه در مدرسه شاگرد درخشانی بوده‌ام بلکه بر عکس همیشه با عدم موفقیت روبه‌رو شده‌ام. در اداراتی که کار کرده‌ام همیشه عضو مبهم و گمنامی بوده‌ام و رؤسایم از من دل خونی داشته‌اند به طوری که هر وقت استعفا داده‌ام با شادی هذیان‌آوری پذیرفته شده‌است. روی هم‌رفته موجود و زاده بی مصرف قضاوت محیط درباره من می‌باشد و شاید هم حقیقت در همین باشد»³.

صادق چوبک:

وی در سال ۱۲۹۵ هجری خورشیدی در بوشهر به دنیا آمد. پدرش تاجر بود، اما به دنبال شغل پدر نرفت و به کتاب روی آورد. در بوشهر و شیراز درس خواند و دوره کالج آمریکایی تهران را هم گذراند. در سال ۱۳۱۶ به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. اولین مجموعه و داستانش را با نام «خیمه شب بازی» در سال ۱۳۲۴ منتشر کرد. در این اثر و «چرا دریا طوفانی شده بود» (۱۳۲۸)، بیشتر به توصیف

مناظر می‌پردازد، ضمن اینکه شخصیت‌های داستان و روابط آنها و روحيات آنها نیز به تصویر کشیده می‌شود. اولین اثرش را هم که حاوی سه داستان و یک نمایشنامه بود، تحت عنوان «انتری که لوطیش مرده بود» به چاپ رساند. آثار دیگر وی که برایش شهرت فراوان به ارمغان آورد، رمانهای «تنگسیر» و «سنگ صبور» بود. تنگسیر به ۱۸ زبان ترجمه شده در «سنگ صبور» جریان سیال ذهنی روایت و بیان داستان از زبان افراد مختلف بکار گرفته شده است، این اثر بحث‌های زیادی را در محافل ادبی آن زمان برانگیخت. دیگر آثار داستانی چوبک عبارت‌اند از: چراغ آخر (مجموعه هشت داستان کوتاه)، روز اول قبر (مجموعه ده داستان کوتاه). چوبک به زبان انگلیسی مسلط بود و دستی نیز در ترجمه داشت. وی قصه معروف «پینوکیو» را با نام «آدمک چوبی» به فارسی برگرداند. شعر «غراب» اثر «ادگار آلن پو» نیز به همت وی ترجمه شد. آخرین اثر منتشره اش هم ترجمه حکایت هندی عاشقانه‌ای به نام «مهپاره» بود که در زمستان ۱۳۷۰ منتشر گردید. چوبک از اولین کوتاه‌نویسان قصه فارسی است و پس از محمد علی جمالزاده و صادق هدایت، می‌توان از او به عنوان یکی از پیشروان قصه‌نویسی جدید ایران نام برد. در سنگ صبور قصه را از زبان شخصیت‌های مختلف می‌خوانیم، نحوه بیانی که در قصه نویسی نوپای ایران کاملاً تازگی داشت. وی برای بیان افکار ذهنی هر یک از شخصیت‌ها ناگزیر بود به زبان هر یک از آنها بنویسد و این خود به تغییر نثر در طول داستان منتهی شد که باز نسبت به دیگران پیشرفتی جدی محسوب می‌شد. در آثار چوبک هر شخصیت داستان به زبان خودش، زبان متناسب با فرهنگ و خانواده و سن و سالیان سخن می‌گوید؛ کودک، کودکی می‌اندیشد و کودکی هم حرف می‌زند، زن زنانه فکر می‌کند و زنانه هم حرف می‌زند و بدین ترتیب هر یک از شخصیت‌ها به بهترین وجه شکل می‌گیرند و شخصیت‌پردازی موفقی ایجاد می‌شود که در بستر حوادث داستان، زیبایی و عمق خوشایندی به داستان می‌دهد. وی در توصیف واقیعت‌های زندگی نیز وسواس زیادی داشت و این نیز از ویژگی‌های آثار وی است. چوبک را به سبب همین دقت نظر در جزئی‌نگری‌ها و درون‌بینی‌ها، رئالیست افراطی و گاهی حتی ناتورالیست خوانده‌اند. آثار چوبک از سالها پیش مورد نقد و بررسی جدی قرار گرفت. چوبک در سال 73 خود را بازنشسته کرده و راهی انگلستان و سپس امریکا شد. صادق چوبک در اواخر عمر بینایی اش را از دست داد و در اوایل تابستان (13 تیر) ۱۳۷۷، در برکلی آمریکا درگذشت و بنا به وصیتش یادداشت‌های منتشر نشده اش را سوزاندند. همچنین بنا به درخواست خودش جسدش را نیز سوزاندند.

شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در سالهای 1316 تا : 1320

توجه به شرایط زمانی نگارش دو داستان بوف کور و سنگ صبور برای درک بهتر اوضاع زنان جامعه ایران خالی از لطف نیست.

در سال 1316 گروه پنجاه و سه نفر -که از روشنفکران جامعه و مورد توجه چوبک و هدایت بودند- دستگیر می‌شوند؛ با دستگیری آنها «اختناق و سانسور بر فضای ادبی خلاق حاکم می‌شود. در این سالها سازمان پرورش افکار برای نظارت، سانسور و جهت دادن به افکار راه اندازی می‌شود ... نویسندگان خلاق تحت تعقیب قرار می‌گیرند و آثارشان اجازه چاپ نمی‌گیرد».⁴ «این سالها را باید ایام ترس، وحشت، اضطراب و یاس خواند که سایه شوم این هراس و ناامیدی بر فضای ادبیات این دوره سنگینی می‌کند».⁵ جلال آل احمد، ادیب و روشنفکر بزرگ ایرانی، این سالها را دوران به عزا نشستن

4 . محمودی‌حسن: نقد و خلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک. ص 48

5 . اکبری شلرده ای. فریدون: درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی. ص 77

روشنفکران می‌داند: «سخت‌ترین دوره‌ها، دوره 20 ساله قبل از شهریور (1299 تا 1320) است که روشنفکر در خواب اصحاب کهف ماندی چرت می‌زند... تا پس از حل اجباری قضیه نفت و آن بگير و ببندها... و اعدام‌های دسته‌جمعی و روزگاری است که نه بر مرده، بر زنده باید گریست... اصلاً نمی‌دانم که در آن دوره 20 ساله پیش از شهریور چه به روزگار روشن فکر ایرانی آوردند...»⁶

«هدایت بوف کور را نخستین بار در 1315 در بمبئی در پنجاه نسخه تکثیر کرد و برای دوستانش فرستاد... در زمان رضا شاه (1304-1320) آن را در ایران چاپ نکرد و در اولین فرصت، نخست به صورت پاورقی در روزنامه ایران و سپس به صورت جداگانه و با تجدید نظر در تهران (1320) به چاپ رساند»⁷. هم‌زمان با انتشار بوف کور در ایران، یعنی سال 13320 است که طرح اولیه رمان سنگ صبور در ذهن چوبک شکل می‌گیرد؛ اما آن را در سال 1345 تکمیل و منتشر می‌کند و به زادگاهش «بوشهر» هدیه می‌دهد.

پس از شهریور 1320 است که فضای جامعه ایران از ابر سیاه خفقان خارج شده و آفتابی می‌گردد. مطبوعات افزایش چشمگیری می‌یابد و فعالیت‌های فرهنگی گسترش می‌یابند. «با رشد مردم‌گرایی در پهنه ادبیات داستانی، نویسندگان خود را در برابر سختی و رنج زندگی طبقات فرودست و مسائل اجتماعی مسئول می‌دانند»⁸. «و این رسالتی است که هنر، خود به خود انجام می‌دهد. با سال 1320 که بندها می‌گسلد، مردمی که از فشار سکوت نزدیک بوده است لال شوند، با عجله هر چه گفتنی دارند، بیرون می‌ریزند... (و این) انتقامی است که از سکوت گذشته می‌گیرند»⁹.

در این دوران دوستی چوبک با هدایت و نشست و برخاست هایشان فزونی می‌گیرد. بی‌گمان محصولات ادبی تراوش یافته از ذهن این دو روشنفکر، چیزی جز برشی واقعی از زندگی مردم عادی و بالاخص زنان نبوده است.

سنگ صبور و بوف کور در یک راستا:

سنگ صبور و بوف کور را خیلی شبیه به هم دانسته‌اند. چوبک پس از واقعه خودکشی هدایت «افسوس می‌خورد که هدایت نماند تا سنگ صبور را ببیند و این را واقعا از ته قلب می‌گوید و معتقد است: اگر هدایت می‌بود از این خیلی خوشش می‌آمد... خیلی»¹⁰. به طور قطع چوبک می‌داند که داستان با بوف کور این همانی دارد چرا که با هدایت هم فکر و هم زبان بوده و حرفش را خوب می‌فهمیده است.

در بررسی تطبیقی آثار چوبک و هدایت به دو حوزه ساختار و محتوا بر می‌خوریم. در یک نگاه کلی، شباهت‌های ساختاری آثار این دو نویسنده را می‌توان در کوتاهی یا بلندی داستان‌ها، زاویه روایت‌ها، زبان و نوع نثر، انتخاب آدم‌ها، نحوه روایت داستان از لحاظ طرح، سبک، چگونگی آغاز داستان، نحوه پایان بندی، محوریت داستان و نحوه به کارگیری ابزارهای روایت جستجو نمود. این همانندی در حوزه ساختار، خود را به صورت هم‌اندیشی در محتوا نشان می‌دهد. «این حوزه سر و کارش با

6. آل احمد. جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران. ج ۲، ص 149.

7. بهارلو، محمد: نامه‌های صادق هدایت، ص 317.

8. اکبری شلمدره ای. فریدون: درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پرروزی انقلاب اسلامی، ص 80.

9. آل احمد. جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران. ج ۲، ص 149 به بعد.

10. دهباشی. علی: یاد صادق چوبک، ص 115.

جهان بینی و نحوه نگرش هنرمند به جهان پیرامون و جغرافیای هستی است. از آنجا که شکل و محتوا، کارکردهای ژرف متقابل در همدیگر دارند، تفکیک این دو مقوله در قالب حوزه های کاملاً مستقل، عملاً ناممکن به نظر می رسد.¹¹

از این رو با انتخاب دو رمان مذکور، حوزه پژوهش را تنگ تر می کنیم تا مجال درک و واقعیات ذکر شده در داستان برایمان سهل تر گردد. در اینجا همانندی و هم اندیشی در هم تنیده دو اثر، به موازات هم مورد ارزیابی قرار می گیرند چرا که اصل، پرداختن به مسئله زنان است.

بنیاد هر دو داستان بر اعتراف نهاده شده است. احمد آقا و راوی که به واقع روح آفرینندگانشان هستند، از زشتی ها و پلیدی ها پرده برمی اندازند تا سایه های جامعه را هویدا سازند.

«احمد آقا اعتراف به همخوابگی با گوهر می کند و تاکید می کند که از حرام بوده آن عمل بیشتر از خودش لذت می برد و با گستاخی اعتراف می کند که تمایل به همخوابگی با مادرش دارد و آن را به صورت لخت مادر زاد دیده است ... در بوف کور نیز راوی تمام هم و غمش در این است که اعتراف بکند، حتی اگر شده این اعتراف برای سایه اش باشد ... راوی می خواهد همخوابگی با زن لکاته و مثله کردن آن را برای سایه اش برملا کند».¹²

در سرتاسر مسیر قصه، راوی و احد آقا با سایه و همزادشان حرف می زنند. این حدیث نفس گواه تنهایی انسانهای اینچنینی است، کسانی که می بینند، می فهمند و زجر می کشند. بزرگانی که با انگشت گذاران بر کثافات اجتماع سعی بر پاک کردنشان از ذهن و ضمیر و تاریخ انسانیت دارند. گویا در هر دوره تنها عده ای معدود باید زیر بار غم جامعه لگد شوند و درد هم نوعانشان را فریاد بزنند.

راوی بوف کور «می خواهد پیش از آنکه بمیرد، دردهایی که او را خرده خرده مانند خوره خورده است روی کاغذ بیاورد و شراب تلخ زندگانش را چکه چکه در گلو خشک سایه اش بچکاند».¹³ چوبک عنکبوت روی دیوار را جانشین سایه و احمد آقا را جانشین راوی بوف کور می کند و با او حرف می زند».

احمد آقا «به مانند راوی بوف کور می خواهد تا با نوشتن بخشی از اتفاقات زندگی اش به رموز هستی پی ببرد. نوشتن برای او بهانه و مجالی است که در زندگی اش کند و کاش کند و از راه نوشتن در مورد آدم های اطرافش، خودش را بیشتر توضیح بدهد. سنگ صبور با کلنجر رفتن احمد آقا با همزادش یا نوای درونی اش که همدم او محسوب می شود، بر الگوی فصل اول بوف کور هدایت نوشته شده است».¹⁴

نقش های ارائه شده از مادر در هر دو داستان شبیه به هم می باشد. هر دو شخصیت اصلی از مادرشان سخن می گویند و خاطرات که خود - او را در چهره زنان دیگر داستان باز می یابند. راوی بوف کور «دختر عموی خواهر رضاعی خود را از این رو به زنی می گیرد که مادرش (دایه، عمه) شبیه به مادر خود اوست. راوی اعتراف می کند که شیفتگی او به همسرش به جهت علاقه و عشقی است که از بچگی به مادرش داشته است».¹⁵ راوی بیان میدارد که: «از وقتی که خودم را شناختم، عمه ام را

11. مهدی پور عمرانی، روح الله: گزیده داستان های کوتاه صادق چوبک، ص 37-38.

12. محمودی، حسن: نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، ص 154.

13. هدایت، صادق: بوف کور، ص 46.

14. محمودی، حسن: نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، ص 160-161.

15. بهارلو، محمد: عشق و مرگ در آثار صادق هدایت، ص 62.

به جای خود گرفتم و او را دوست داشتم. به قدری او را دوسن داشتم که دخترش، همین خواهر شیرینی خودم را بعدها چون شبیه او بود به زنی گرفتم»¹⁶

در داستان سنگ صبور احمد آقا خود را با کاکل زری مقایسه می کند چرا که گوهر، مادر کاکل زری را همچون مادر خویش می یابد: «به سن و سال همین کاکل زری که بودم روزا با نم می رفتم کنار دریا. نم به عالمه رخت چرک بار الاغ شارجه ای می کرد و با هم پشت سرش راه می افتادیم»¹⁷. این همزاد پنداری بین مادر و معشوقه در مکالمه بین احمد آقا و گوهر اینگونه نمایان می شود: «به به چه بوی خوبی میدی. تو بو نم رو میدی... میدونی آگه بگم پشتت مئه پشت نم میمونه دیگه حسابی بهم حروم میشی»¹⁸.

در هر دو قصه از زنان مسن و فرتوتی سخن به میان آمده است که یاور و پشتیبان شخصیت های داستان بوده اند و به نوعی نقش حمایتی مادرانه ای را در قالب دایه و خدمتکار ایفا نموده اند. پرستار راوی دایه پیر اوست که دایه «لکاته» هم بوده است و به طرز احمقانه خویش (از دید راوی) به تسکین آلام راوی می پردازد و برایش حکیم می آورد و فالگوش می ایستد و معجون های گونه گون به وی می خوراند: «دایه ام گاه از معجزات برایم صحبت می کرد؛ به خیال خودش می خواست مرا به این وسیله تسلیت بدهد. ولی من به فکر پست و حماقت او حسرت می بردم. گاهی برایم خبرچینی می کرد... گاهی می رود برایم از در و همسایه ها دوا درمان می آورد، پیش جادوگر، فالگیر و جام زن می رود، سرکتاب باز می کند و راجع به من با آنها مشورت می کند»¹⁹.

«جهان سلطان» خدمتکار پیر و فرتوتی است که همراه با گوهر از خانه ارباب خود (حاجی اسماعیل) رانده شده و با کمر شکسته و دوپای لمس شده همچنان به بانویش وفادار مانده است. مهربانی این زنان به نوعی سطحی و ساده لوحانه به تصویر کشیده می شود. از طرفی خرافی بودن آنان در هر دو قصه اصل جدایی ناپذیر این شخصیت ها است. «خرافاتن ترین زن قصه های چوبک و گنبدیده ترین آنها در بدترین موقعیت خود قرار دارد و در نهایت نیز تن به مرگ می دهد. جهان سلطان، زنی کاملاً بی سواد است که دارای فهمی غریزی است»²⁰ و چوبک این سادگی جهان سلطان را جزو حقایق روزگارش برمی شمارد: «تو منتظری جهان سلطون از فلسفه ملا صدرا حرف بزنی؟ تو یادت رفته که حقایقی هم هست»²¹.

در هر دو داستان شخصیت های اصلی در نهایت استحاله می شوند. راوی تبدیل به «پیرمرد خنزر پنزری» می شود. «لبم مثل پیرمرد دریده بود، چشمهایم بدون مژه، یک مشت موی سفید از سینه ام بیرون زده بود و روح تازه ای در من حلول کرده بود. اصلاً طور دیگری فکر می کردم. طور دیگر حس می کردم و نمی توانستم خود را از دست او - از دست دیوی که در من بیدار شده بود- نجات بدهم، ... من پیرمرد خنزر پنزری شده بودم»²². پیرمرد، روح تنیده شده در کالبد اجتماع مرد سالاری است که

16 . هدایت، صادق: بوف کور، ص 56.

17 . چوبک، صادق: سنگ صبور، ص 180 .

18 . همان: ص 312-313.

19 . هدایت، صادق: بوف کور، ص 78.

20 . محمودی، حسن: نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، ص 149.

21 . چوبک، صادق: سنگ صبور، ص 76.

22 . هدایت، صادق: بوف کور، ص 109-110.

از جسم زن بهره می کشد و بعد که احساس شکست می کند او را تکه تکه می کند. احمد آقا نیز تبدیل به «آسید ملوچ»، عنکیوت قصه می شود: «منم آسید ملوچ شدم. نشسم گوشه اتاق، مئه آسید ملوچ که زیر شکمش دوک داره دایم میریسه و با همون مگس رو مئه بچه قنداقی میبچه. منم مئه آسید ملوچ دور و بر اتاق خودم رو کنتره ریسم. از مال آسید ملوچ هم خیلی بهتره. دیگه کسی جرات نداره بیاد تو ... هر کسی بیاد تو سرک بکشه لقمه چیش می کنم ولو مئه بلقیس با صورت پر چاله چوله باشه».²³

«احمد آقا به شکل آسید ملوچ استحاله یافته است و هنگامی که بلقیس را به کارتونک خود می کشاند، انگار که با مادرش همبستر شده و در همان زمان از بلقیس می خواهد که مانند آسید ملوچ، عنکیوت ماده او را که تبدیل به عنکیوت نر می شده است بکشد».²⁴

عنکیوت نماد مردمان گم شده در تارهای تنیده عقاید غلط و کج اندیشی های خود و اجتماعشان هستند که ترجیح می دهند کور و کر باقی بمانند و هر روز آن فضای آلوده را استنشاق کنند ولی تن به تغییر نگرش ندهند. مردمی که حتی جرات فنای تن خود را نیز ندارند و برای این کار نیز از زنان، این بازیگران مفلوک صحنه زندگی مدد می جویند.

خصوصیات ارائه شده در باب زنان در دو اثر مورد بحث:

با مرور وقایع و جو سیاسی حاکم بر زمانه این دو نویسنده، در می یابیم که زن هدایت و چوبک نگاشته، زنی است که برشی واقعی از زندگی اش به صورت رمان ارائه شده است. آلودگی فضای اجتماعی ایران در این دوران به حدی است که خفقان و تنگی اش گلوی قشر مردسالار را فشرده است؛ تا چه رسد به زنانی که در طول دوران همواره سرمه جور و جفا به چشم کشیده اند و زیر بار عقاید و سنت های پوسیده قامت خمانده اند و دم برنیاورده اند. جامعه ای اینچنین عرصه زیستن را بر متفکرانی بلند طبع چون چوبک و هدایت تنگ کرده است اینان بنا به رسالت بزرگ خویش، روایتگر زمانه پر هیاهوی شان می شوند. هدایت به نوعی و چوبک از نوعی دیگر.

در سنگ صبور شاهد حدیث نفس چوبک با خود هستیم، خودی که می خواهد زشت نگاری هایش را برای جامعه بدانیش تبیین کند. همزاد احمد آقا در پاسخ به این حرف او که: «تو می دونی برای نوشتن زندگی آلوده و چرک این چند نفر، آدم ناچاره چه لغات و کلمات طرد شده ای رو کاغذ بیاره؟ اونوخت جواب مردم رو چی بدم؟» می گوید: «مگه نمی بینی زندگی گوهر و جهان سلطون چه جوره؟ سر و کارشون با چیه؟ تو بهشت زندگی میکنن؟ تو پر قوت میزنن؟ ... اینا زندگیشون اینه که میبینی و زبونشونم همینه که از صب تا شوم می شنوی ...». و نویسنده متعهد را اینچنین توصیف می کند: «آگه بخوای چشواتو ببندی و نخوای حقیقت رو ببینی و اونوخت نویسنده هم باشی که نمیشه».²⁵ و اینگونه علت اصلی رُک گویی هایش را از زبان قهرمان داستان بیان می کند.

و هدایت در بوف کور البته هیچ سخنی از زبان زنان داستان - جز از زبان راوی - روایت نمی کند. او خوب می داند که زن قرنهایست که سکوت اختیار کرده است؛ زنی که زیر بار تاریخ و سنتهای ادبی، همواره به دو نام «خوب» و «بد» خوانده شده است. و به گمان هدایت تنها از دید رجاله ها وصف شده است؛ رجاله هایی که: «همه آنها یک دهان بودند که یک مشت روده به دنبال آن آویخته و منتهی به آلت

23 . چوبک، صادق: سنگ صبور، ص 294.

24 . محمودی، حسن: نقد و خلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، ص 18.

25 . چوبک، صادق: سنگ صبور، ص 76.

تناسلیشان می شد»²⁶. هدایت درک وسیعی از این مطلب دارد که «در بوف کور او دو وجه از شخصیت زن را می بینیم: اثریری و لکاته. زن اثریری موجودی است تسلیم و ساکت و خیالی و در نهایت مرده، لکاته نقطه ای مقابل چنین زنی است. این نوع نگرش به زن، این تفکیک یا فرشته یا دیو که با اصول قصه نویسی جدید و واقع گرایی مدرن سازگار نیست، ناشی از ذهنیتی اسطوره ای است. ذهنیتی مرد و مذکر»²⁷. در فراخنای بستر ادبیات همه ملل، همواره این دو صفت با عناوین مختلف به زنان تحمیل شده است. القابی که ریشه در فرهنگ مردسالار اجتماعات بشری دارند و فقط طرز تلقی مردان – هر چند متفکر و متجدد- را از مفهوم زنانگی بیان می دارند و نمره دهی همینان ملاک ارزشیابی این «دیگری ها» قرار می گیرد.

«از ایدئولوژی مردسالاری چنین برمی آید که زن فقط می تواند دو هویت داشته باشد. اگر او نقش های جنسیتی سنتی را بپذیرد و به قواعد مردسالارانه گردن نهد، یک «زن خوب» است؛ و اگر چنین نکند، «زن بد» است. این نقش ها – که از آن ها به عنوان «عذرا» و «روسی» یا «زن اثریری» و «لکاته» نیز یاد می شود- زنان را بر حسب نوع ارتباطشان با نظام مردسالارانه می نگرند»²⁸.

این نوع ارزش دهی فقط دو سوی سیاه و سفید را مد نظر قرار می دهد و هیچ طیف خاکستری ای را دربر نمی گیرد. چوبک و هدایت، این نگارندگان و ثبت کنندگان چرخه زن در جامعه آلوده سالهای 1315-1325 ایران، تصویری از زن ارائه می دهند که مرد آن دوران با آن چهره خوب آشنا بوده است؛ اطاعت و فرمانبرداری این تندیس، غریزه سلطه طلب او را رام می کرده و آرام شهبای بی تابی اش بوده و نافرمانی اش تیغ تیز «سیف القلم» ها و «راوی» ها را از نیام خشم لجام گسیخته این مرد برمی کشیده است. خشمی که تنها ریشه در سنت های غلط جهانی دارد؛ مرد سالاری ای که این دو نقش را به زن هدیه می دهد، برخاسته از امیال توهین آمیزش نسبت به زن است، «مثلا میل به تملک زنان «با ارزشی» که مناسب همسر و مادر بودن هستند، میل به کنترل تمایلات جنسی زنان تا نتوانند تمایلات جنسی مردان را تهدید کنند و میل به سلطه داشتن در تمام امور مالی»²⁹.

چوبک در سنگ صبور علت تمام این کج اندیشی ها را در یک چیز خلاصه می کند و آن نگاه جنسیتی و نه هویتی به زن است: «تموم این شمشیر زنی ها و آدمکشی ها و تمدن واژگون کردنها، برای به نوا رسودن پایین تنه ها بوده»³⁰. و هدایت فرهنگ رسوخ یافته در بطن وجودی افراد اجتماع و بالخصوص خود زنان را درخواست حقیقی مردان برای نادان نگهداشتن زنان می داند: «تقصیر مردهاست که آنها (زنان) را این جور بار می آورند و نمی گذارند چشم و گوششان باز شود» (هدایت، داستان محلل) طبق ایدئولوژی مردسالار، ««زنان بد» هنجارهای جنسی مردسالارانه را به نحوی زیر پا می گذارند. در ظاهر یا رفتارشان از لحاظ جنسی وقیح هستند یا همخوابه های متعددی دارند، مردان با «زنان بد» می خوابند، اما با آنها ازدواج نمی کنند. «زنان بد» مورد استفاده قرار می گیرند و سپس به دور انداخته می شوند. زیرا آنها سزاوار رفتار بهتر از این نیستند و خودشان هم احتمالا توقعی بیش از این ندارند. آنها آنقدر خوب نیستند که لایق نام یک مرد یا مادر فرزندان مشروع او باشند. این نقش فقط براننده «زن خوبی» است که به معنای دقیق کلمه مطیع باشد. پاداش «زن خوب» به دلیل رفتار «خوبش» این است

26. هدایت. صادق: بوف کور. ص ۶۴.

27. هاشمی. محمد منصور: نقد و خلیل گزیده داستان های صادق هدایت. ص ۹۷-۱۰۲.

28. تاپسین، لوئیس. نظریه های نقد ادبی معاصر. ص ۱۶۰.

29. همان: ص ۱۶۰.

30. چوبک. صادق: سنگ صبور. ص ۷۵.

که فرهنگ مرد سالار او را به مانند تندبسی بر روی ستونی رفیع قرار دهد».³¹ بر همین اساس این نگاه جنسیتی را می توان به وضوح در آثار دو روشنفکر مذکور مشاهده نمود؛ احمد آقا که واقعا عاشق گوهر است لحظه ای با خود می اندیشد که با او ازدواج کند و از کثافات اجتماعی که اسرش شده، رهاییش بخشد، اما فرهنگ و سنت ریشه دوانده در ذهنش او را منع می کند که اینچنین سریع و بی پروا ابراز پشیمانی می نماید: «همین کم بود که بیای کلاه قرمسایی سرت بذاری و به جنده بیاری تو خونت».³²

و راوی بوف کور این «زن بد» را فقط لایق مرگ و کشته شدن می پندارد و می بینیم که او زن لکاته را می کشد و بعد به پیرمرد خنزرنزری تبدیل می شود. این پیرمرد همان تجسم عقاید مردسالارانه است.

سیف القلم سنگ صبور نیز مردی برخاسته از پیکر همین اجتماع است او که «اعتقاد به قادر جبار دارد، ... هر روز از توی مسجد نو و بازار شاهچراغ و بازار وکیل (زن) فقیر یا فاحشه ای را به دام می اندازد و با خوراندن یک لیوان شربت نارنج که در آن سیانور ریخته است، آنها را می کشد و بدین گونه می کوشد تا این آدم های فقیر و فاحشه را از فلاکت و نکبت زندگی نجات دهد».³³ یعنی به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک می کند. و تحلیلش از این عمل این است که: «خیال می کنید من شما را اینجا می آورم برای تسکین شهوت؛ اما نمی دانید که از دیدن آن نگاه های ترسیده تان... انزالم می شود».³⁴ این هم نمونه ای از روشنفکر اجتماع مرد سالار، «دکتر سید محمد علی حکیم سیف القلم»!

چوبک با درک نادرستی این نگاه کج اندیش، زنانی که به ظاهر «بد» جلوه داده شده اند را محق می داند. «زنی که هر شب صیغه این و آن می شود در عین حال نجیب و پاکدامن است. سرنوشتی شوم او را بازیچه خود کرده، فقر و جهل و تنهایی او را به سوی فحشا کشانده است. بلقیس که با وجود داشتن شوهر، خود را به آغوش مرد همسایه می افکند، زن هوسبازی نیست بلکه زن محرومی است که در خانه شوهر افیونی و ناتوانی همچنان باکره مانده و مجبور است در خانه این و آن رختشویی کند و چرخ زندگی خود و شوهرش را بچرخاند».³⁵

زبان این سنت ادبی نیز همواره مرد محور بوده است، «مثلا برای توصیف زنی که با مردان متعددی می خوابد، از واژه منفی «هرجایی» استفاده می کنیم و حال آنکه برای توصیف مردی که با زنان متعدد می خوابد واژه مثبت «شهوئی» را به کار می بریم».³⁶ کاربرد وسیع این واژگان در آثار چوبک و هدایت نمایانگر همین سنت ادبی رایج می باشد.

زنان هر دو داستان با میل شدید به هم خوابگی وصف شده اند، بلقیس، لکاته، گوهر و حتی آسید ملوچ؛ او که عنکبوتی ماده است به احمد آقا می گوید: «این لاشه عنکبوتی که از جنس خود منم میدونی چرا اینجا گوشه کارتونم افتاده؟ همین دیشب کلکشو کردم. این نر بود من ماده ام. تو بغل گوهر می خوابی، من بغل اون خوابیدم. دیشب تورش زدم. به خیالش اومده بود عیش کنه. گندوشتم عیشش رو که

31 . تاپسن. لوئیس. نظریه های نقد ادبی معاصر. ص 161 .

32 . چوبک. صادق: سنگ صبور. ص 206.

33 . محمودی. حسن: نقد و خلیل و گزیده داستان های صادق چوبک. ص 191 .

34 . چوبک. صادق: سنگ صبور. ص 253.

35 . مجله فردوسی: ص 9.

36 . تاپسن. لوئیس. نظریه های نقد ادبی معاصر. ص 163 .

کرد بعد نفلس کردم. من تا حالا ندویشتم چه دونه نر از دس من جون سالم در بیره. همشون رو کشتتم».³⁷ باز هم چوبک از بطن اجتماع سخن می گوید و با طعنه از زبان عنکبوت ماده عنوان می کند که: «از جنس خود منه... این نر بود من ماده ام» و تفاوت بین زن و مرد را فقط بیولوژیکی می داند نه هویتی؛ که همه ما از زن و مرد انسانیم. از این سخن عنکبوت چنین برمی آید که این تمایز قائل شدن بین جنس زن و مرد در نهایت می تواند منجر به نابودی و هلاکت هر دو جنس و انسان-ولو مرگ روحی- شود و می توان این بخش را تئوری چوبک در رد نظریه مردسالاری دانست.

هدایت این تئوری را به گونه ای دیگر بیان می دارد. در وصف زن اثری از سمبل هایی چون قلمدان، نیلوفر، گلدان و آب جاری بهره می برد. گلدان و قلمدان می توانند رموز زنانگی و تصویری از زهدان بارور و زندگی بخش او باشند. و آب و گل نیلوفر نمادهای خوبی برای بیان عاطفه و پاک سیال زنانگی هستند. وی پس از ارائه چنین مدلی از زن، مادر راوی که رقصه بتکده هندوست- را «بوگام داسی» نام می نهد. «هدایت این نویسنده بزرگ چنان در نوشتن بوف کور دقت و توجه نشان داده است که حتی در انتخاب نام مادر راوی یعنی «بوگام داسی» هم منظوری داشته است.

«بوگام داسی» از دو واژه «بوگام» و «داسی» ترکیب شده است. ولی هر دو واژه را باید «هرمافرودیتی» خواند. بوگام شکل لهجه ای بیگم در واقع به معنای زنمرد است. یعنی واژه دوجنسی است. «داسی» نیز که مونث «داس» است مانند بوگام دوجنسی است. یعنی هدایت از ترکیب دو واژه هرمافرودیتی نام مادر را می سازد. تنها از طریق معکوس سازی می توانیم بفهمیم که در ذهن هدایت نسبت به موقعیت جنسیت های مختلف چه می گذشته است».³⁸

نتیجه گیری :

در اندیشه این اندیشمند بزرگ چیزی جز یگانگی و وحدت وجودی انسانها-زن و مرد- نبوده است. آرمانی که همواره ذهن او را به خود مشغول داشته است. زن اثری در بخش اول بوف کور زن خالصی است که چشم به افق های دور دست، در انتظار بهبود اوضاع برای انسان بودن است. زنی که از دید هدایت، «چشمهای سرزنش دهنده داشت... چشمهای مهیب افسونگر که در عین حال، متعجب، تهدید کننده و وعده دهنده بود. این چشمها می ترسانید و جذب می کرد و یک پرتو ماوراء طبیعی مست کننده در ته آن می درخشید».³⁹

زنی که هدایت او را می کشد تا نشان دهد فرهنگ مرد سالار، هر روز هزاران نوع از این نیلوفرهای کیود را در سینه گور جای می دهند و فردا باز چشمان او را بر روی گلدان ها می بینند و چشم فرومی بندند تا با تهمت زنا و القابی چون حسود، خرافی، هرزه، لکاته، ستیزه جو، نامهربان، کم عقل، حریص، طماع و بی وفا روانه عدم و نیستی اش کنند.

و گوهر نامی است که چوبک برای قهرمانش برمی گزیند. نامی که بیانگر تفکری ناب و نگاهی مثبت به این مروارید مقدس همواره پنهان از انظار می باشد.

به اعتقاد خانم ابرلی در نقد بوف کور، «زن اثری نماد «هنر و کمال مطلوب» است که چون به

37 . چوبک، صادق: سنگ صبور، ص 18.

38 . بهارلونیان، شهرام: اسماعیلی، فتح الله: شناخت نامه صادق هدایت، ص 312.

39 . هدایت، صادق: بوف کور، ص 38-39.

دنیای گزیده های مست و قصابها خو گرفته، و نمونه بارزی از فساد و پستی شده، هدایت او را «لکاته» می نامد. ابرلی همچنین معتقد است که کشتن لکاته به دست راوی، در واقع تنها عکس العمل و راه گریزی است که در عصری که هنر به ابتذال کشانده شده برای هنرمند باقی است».⁴⁰

منابع

1. حسن محمودی، نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، نشر روزگار، چاپ دوم، 1382، تهران.
2. محمد بهارلو، نامه های صادق هدایت، نشر اوجا، تهران، 1374.
3. فریدون اکبری شلدیره ای، درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1382، تهران.
4. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج 2، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، 1357.
5. روح الله مهدی پور عمرانی، گزیده داستان های کوتاه صادق چوبک، نشر روزگار، چاپ اول، 1378، تهران.
6. عبدالعلی دست غیب، نقد آثار چوبک، انتشارات ایما، چاپ اول، 1378، تهران.
7. صادق چوبک، سنگ صبور، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم، 1352، تهران.
8. صادق هدایت، بوف کور، نشر سیمرغ، چاپ دوم، 1372، تهران.
9. محمد بهارلو، عشق و مرگ در آثار صادق هدایت، نشر قطره، 1379، تهران.
10. لوئیس تاپسن، نظریه های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی، نشر نگاه امروز و حکایت قلم نوین، 1387، تهران.
11. محمد منصور هاشمی، نقد و تحلیل گزیده داستان های صادق هدایت، نشر روزگار، چاپ دوم، 1382، تهران.
12. فتح اله اسماعیلی، شهرام بهارلونیان، شناخت نامه صادق هدایت، نشر قطره، 1379، تهران.
13. مجله فردوسی، 1346.
14. علی دهباشی، یاد صادق چوبک، نشر ثالث، چاپ اول، 1380، تهران.
15. شاپور جورکش، زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت، نشر آگه، تهران، 1377.
16. صدرالدین الهی، مثلاً گپ: با صادق چوبک در باغ یادها، دفتر هنر، سال دوم، شماره 3، 1373.